www.irantarikh.com امیرحسین خنجی

شاپور اول

دربارۀ شاپور اول که درسال ۲٤۰م پس ازکناره گیری ارادی اردشیر به سلطنت رسید روایات و افسانه‌های بسیاری در ایران برسر زبانها افتاد که حکایت ازآن داشت که مقدر چنین بوده که شاپور پس از پدر به پادشاهی برسد. روایات سنتی که طبری آورده و فردوسی نیز آنرا نقل کرده است میگوید که شاپور فرزند بانوئی ازخاندان اردوان پهلوی بود که درآغاز سلطنت اردشیر به دنیا آمد. درعین حال یک روایت تاریخی نشان میدهد که شاپور درآغاز سلطنت اردشیر درسنین جوانی بوده و درنبرد معروف **هرمزگان** که اردشیر بر اردوان پنجم پیروز شد شرکت داشته است.[۱] این هردو روایت میتواند درست باشد، و میتوان قبول کرد که اردشیر پاپکان دو پسر به نامهای شاهپور (شاهزاده) داشته که دومی همان شاپور اول است. ولی ما نمیدانیم که شاپور بزرگتر که درجنگها درکنار پدرش بوده در چه زمانی از سلطنت پدرش از دنیا رفته بوده است. اما اینکه آیا شاپور پسر یک بانو از خاندان اشکان بوده است یانه، اثبات و نفی آن دشوار است. آنچه مسلم است آنکه اردشیر پاپکان دراواخر حیاتش جز شاپور اول پسر دیگری درقید حیات نداشته است.[۲]

دربارۀ پیوند شاپور اول به خاندان اشکان میتوانیم چنین حدس بزنیم که روایت زاده شدن شاپور از دختر شاه پارت به این قصد شایع شده بوده که از طرف مادر نیز به شاپور تقدس بخشد و مشروعیت مقام سلطنتش را برای خاندانهای بزرگ دوران پیشین به اثبات برساند و وفاداری درازمدت سران این خاندانها را تأمین کند. علت ساختن چنین حسبنامه‌ئی میتوانسته آن بوده باشد که پس از روی کارآمدن اردشیر و تعقیب و تصفیۀ جسدی مردان خاندان اشک توسط او، برخی از هواداران این خاندان شایع کردند که- بنا برپیشگوئی پیشنیان- چون اردشیر قدرت را ازدست شاهان پهلوی بیرون کشد و برآنان تیغ بگشاید، یکی از فرزندان این خاندان دوباره به سلطنت دست خواهد یافت. احتمالا اردشیر یا خود شاپور برای اینکه ثابت کنند که آن پیشگوئی به فرزند اردشیر تعلق میگیرد، زیرا مادرش پهلوی است،

۱- طبری، ۱ / ۳۹۱.
۲- همان، ۳۹۳.

این روایت را برسر زبانها انداخته باشند تا خیال رؤسای قبائل پهلوی را از انتظار ظهور یک شورشگر پارتی راحت کنند و اطاعت همگان را تأمین نمایند. این روایت را شاپور دربارهٔ فرزندش هرمز نیز تکرار کرد و اورا به زنی از خاندان حکومتگر پیشین منسوب نمود و ولایتعهدی اورا در حکم مصداق یافتن آن پیشگوئی تلقی کرد.[۱]

شاپور اول از شاهان باتدبیر و پرقدرت ایران ساسانی به شمار رفته است. او در ابتدای سلطنتش تمام شورشهای جدائی‌خواهانهٔ مراکز قدرت داخل کشور را درهم کوبید و مرزهای ایران در ماورای ارمنستان و فرات را تثبیت کرد. رومیان به حسب عادات دیرینه شان در اوائل روی کار آمدن شاپور درصدد دست اندازی به خاک ارمنستان افتادند؛ ولی درجنگی که میان شاپور اول و قیصر **فیلیپ عرب** رخ داد قیصر به سختی شکست یافت (سال ٢٤٤م)، و مجبور شد که معاهدهٔ صلحی را با شاپور به امضاء برساند که طبق آن دولت روم حق حاکمیت ایران بر ارمنستان را به رسمیت میشناخت. ولی این معاهده مثل همهٔ معاهده‌های نقض‌شدهٔ گذشته در اثر نقض پیمان دولت روم چندان دوام نیافت؛ و چند سال بعد وقتی شاپور درگیر مقابله با توران در شرق کشور بود، قیصر **والیریانوس** به ایران لشکر کشید (٢٦٠ م). شاپور اول بی‌درنگ به مقابلهٔ قیصر متجاوز شتافت و اورا به سختی شکست داده اسیر کرد و درپی آن درشام پیشروی کرد و بخشهائی از شام را تا انتاکیه به تصرف درآورد وکاپادوکیه درآسیای صغیر را نیز متصرف شد. شاپور این پیروزی بزرگ را درچند نقطهٔ ایران برسنگ کوهستان نقش زد. در تصویر نقش رستمْ شاهنشاه ایران را میبینیم که در رخت و زیور و جلال شاهنشاهی سوار بر اسب خویش است و قیصر روم در برابر او خاضعانه زانو زده و در حالی که بسبب دویدن و شتاب کردن برای درخواست بخشایش از شاهنشاه، رخت اورا وزش باد از پشت بدنش دور ساخته است با دستهای درازکرده به شاهنشاه التماس میکند، و شاهنشاه دست خویش را به علامت امان بلند کرده زندگی دوباره را به قیصر عطا میکند.

هرچند که نقش کردن چنین منظرهٔ اهانت‌آمیزی در چندین نقطهٔ کشور نه دلیل بزرگواری یک شاهنشاه است، ولی این عمل را شاپور بدان علت انجام داد که گویا والیریانوس در یک پیروزی زودگذر قبل ازآن به طور وحشیانه‌ئی به شاهنشاه اهانت کرده بود. یک روایت تاریخی میگوید که شاپور پیش ازآنکه بر والیریانوس دست یابد خودش به گونه‌ئی به اسارت والیریانوس درآمده بوده است. هرچند که طبری این واقعه را بسبب اشتباه یک گزارشگر به شاپور دوم نسبت داده اما فحوای حکایت او به شاپور اول مربوط میشود؛ زیرا در دنبال حکایتْ سخن از اسارت قیصر و مجبور شدنش

۱- همان، ٣٩٧.

به بازسازی گندیشاپور به میان میآید که مربوط به شاپور اول بوده است نه شاپور دوم. اجمال این روایت طبری که آمیخته به افسانه است میگوید که قیصر پس از اسیر گرفتن شاپور، عراق را گرفت و تا گندیشاپور پیش رفت و شاپور را در پوست گاو چپانده در زیر شکنجه میداشت و اورا همراه اردوی خودش میبرد. بعد از آنکه گندیشاپور به دست والیریانوس می‌افتد، شاپور به نحو معجزه‌آسائی نجات می‌یابد و در دور دوم جنگ بر قیصر پیروز میشود و اورا به اسارت میگیرد.[۱] این واقعه که شاید به گونه‌ئی اتفاق افتاده بوده، از یکطرف ددمنشی رومیان و ازطرف دیگر بزرگمنشی ایرانیان را نشان میدهد؛ زیرا شاپور با وجودی که از قیصر اهانت دیده بوده، بجای آنکه از او انتقام بگیرد با او عطوفت ورزیده و اورا زنده به زندان افکنده و افسران و سربازان اسیرشدهٔ رومی را نیز زنده نگاه داشته در خوزستان اسکان داده است.

شاپور اول بعد ازاین پیروزی موافقتنامهٔ صلحی را با دولت روم به امضا رساند که برطبق آن دولت روم تقبل میکرد خسارت جنگی به ایران بپردازد و تأسیسات تخریب شدهٔ ایران را بازسازی کند. شاپور افسران و سربازان رومی را در معیت مهندسانی که از انتاکیه آورده بود درخوزستان به‌کار بازسازی مؤسسات اقتصادی که خودشان تخریب کرده بودند گماشت، و برای آنکه خاطرهٔ این رخداد را برای تاریخ باقی بگذارد، سدی را که اسیران رومی درخوزستان بنا کردند بنام قیصر نامگذاری کرده **بندِ قیصر** خواند. طبری مینویسد که شاپور قیصر را مجبور کرد که خاک از روم بیاورد و ویرانیهائی را که به بار آورده بود دوباره بسازد، و بجای نخلستانها و باغستانهائی که نابود کرده بود زیتون بکارد.[۲]

شکست والیریانوس درجنگ با ایران نتایج وخیم سیاسی برای روم دربر داشت و مسائل و مشکلاتی را در روم به دنبال آورد، که جای آن در این گفتار نیست. یکی از نتایج این شکست به میدان آمدن قدرت سیاسی قابل توجهی در شام بود که میتوانست به رقیبی برای دربار روم تبدیل شود و خطر بزرگی برای امپراطوری ایجاد کند. درآنزمان بیابانهای ناحیهٔ غربیِ فرات میانه در دست یک پادشاه عرب موسوم به **اُذَینه** بود که در شهر **تَدمُر** استقرار داشت و قبائل عرب بیابانهای شام در اطاعت او بودند. این پادشاه- به نحوی که برما روشن نیست- پس از شکست والیریانوس به یک قدرت سیاسی مهم در شام تبدیل شد و در میان آشفتگیهای ناشی ازاین شکست با اتکاء به نیروی قبائل عرب بیابانهای شام خودش را امپراطور سوریه خواند (سال ۲٦۲م).

یکی ازسیاستهای رومیان در فتوحاتشان ازدیرباز این بود که میکوشیدند با برهم زدن ترکیب جمعیتی در سرزمینهای مفتوحه، جماعات انسانی وفادار به سلطهٔ خویش را در این سرزمینها به وجود

۱- طبری، ۱ / ۴۰۲ .

۲- همان.

آورند. قرائن تاریخی نشان میدهد که قیصران روم در اجرای این سیاستْ قبائل عرب را تشویق میکردند که از نواحی شمالی عربستان به مصر و شام کوچ کنند. چنانکه در اواخر دورهٔ پارتیان که مناطقی از میانرودان را به اشغال درآوردند خزش قبائل عرب را به شرق فرات تشویق کردند و قبائل تَنوخ و قُضاعه را درمناطق وسیعی ازجزیرهٔ فرات (نواحی حران و نصیبین) و فراتِ میانه درحوالی انبار اسکان دادند. بعدها بخش اعظمِ این قبائل بسبب ناامنیهائی که در منطقه ایجاد میکردند به وسیلهٔ اردشیر از این نواحی به درون بیابانهای شام رانده شدند.[1] رومیان ازاین جماعاتِ اسکان‌یافته درسرکوب مقاومتهای داخلی سرزمینهای اشغالی استفاده میکردند و عربها را بعنوان سرباز درارتش به‌کار میگرفتند. در قرن سوم مسیحی جماعات بزرگی از عربان در بیابانهای شام اسکان داشتند، و زمانی که اذینه درصدد گسترش نفوذش در شام به بهای متصرفات امپراطوری روم برآمد، میتوانست ازاین عربان در ارتش خویش استفاده کند.

دررابطه با این سخنان، بی‌مناسبت نیست که اشاره‌ئی به دولتهای عربی پترا و تدمر داشته باشیم. پترا یک شهر باستانی در اردن کنونی در سرزمینی واقع شده بود که روزگاری «ایدوم» نام داشت، و در زمان هخامنشی، بنا به نوشتهٔ داریوش بزرگ، «عربیه» (عربستان) نامیده میشد. ضمن سخن از نبونهید (آخرین پادشاه بابل) به سفر او به شهر ایدوم اشاره داشتیم، و دیدیم که او هفت سال از اواخر سلطنتش را در همین منطقه درشهری به نام تیماء اقامت گرفته آنرا پایتخت خویش قرار داد. شهر ایدوم به سبب آنکه بر جادهٔ کاروانرو بین المللی قرار گرفته بود، در عهد هخامنشی به طرف شکوفائی حرکت کرد، و در زیر چتر هخامنشی تشکیل قدرت قابل توجهی داده قلمروش را از جنوب بحرالمیت تا شمال عربستان گسترش داد. به مناسبت آنکه کاخها و معابد شهر در صخره‌های کوهستانی کنده شده بود، یونانیان در عهد سلوکی نام پترا (سنگستان) را به آن اطلاق کردند. پترا تشکیل تمدنی داد که قرنها با شکوهی خیره کننده تداوم یافت. آثار باشکوهی از این تمدن هنوز در اردن پا برجا است. رومیان در سال ۱۰۶م شهر پترا را اشغال کردند و ویران ساختند. ازآن پس اهمیت این کشور رو به زوال گذاشت و به زودی جای خود را به تدمُر داد. بعدها مبلغان مسیحی علت ویران شدن این شهر عظیم را دشمنی مردمش با خدای مسیح میدانستند و برای تبلیغ مسیحیت افسانه‌هائی راجع به آن میگفتند و برسر زبانها می‌افکندند و از مردم میخواستند که به دین مسیح درآیند تا به چنین سرنوشتی دچار نگردند که اینها دچارش شدند. در اثر این افسانه‌ها بقایای معابد و کاخهای کوهستانی پترا نزد بادیه نشینان عرب به «غار اصحاب کهف» شهرت یافت. مردم حجاز در قرن ششم مسیحی ویرانه‌های این شهر را «شهر قوم ثمود»

۱- همان، ۳۹۲.

میناميدند و افسانه‌هائی راجع به آن نقل میکردند، که داستان «ناقهٔ صالح» از آن جمله است.

تدمُر یک شهر باستانی درمنتها الیه بیابانهای شمالی عربستان درمنطقهٔ وسطای سوریهٔ کنونی برسر جادهٔ کاروانرو بین المللی شرق و غرب واقع شده بود. این شهر درقرن دوم میلادی جانشین پترا گردید و به زودی به یک شهر ثروتمند تبدیل شد و دامنهٔ نفوذش را از کرانهٔ غربی فرات در فراسوی مرزهای غربی ایران تا شرق بحرالمیت گسترش داد. از قبائلی که در کشور تدمر اسکان داشتند، در روایتهای عربی با نام قبائل **عاد** یاد شده است. همین روایتها شهر تدمر را با صفت **اِرَم** یاد کرده‌اند. چونکه تدمر در تهیهٔ سرباز عرب برای رومیان نقش عمده ایفا میکرد، از طرف امپراطوران روم تقویت شد، و در قرن سوم بصورت یک کشور نسبتا نیرومند تابع روم پا به عرصهٔ ظهور نهاد، و به صورت یک سرزمین حائل میان ایران و روم عمل میکرد.

ظاهرا درجنگهای شاپور اول با والیریانوس، اذینه- پادشاه تَدمُر- پس ازمذاکرات و توافقهائی با شاپور همکاری داشته است؛ زیرا که او پس ازاین قضایا خودش را امپراطور شام لقب داد وکوشید که بعنوان پادشاه مستقل سوریه با شاهنشاه روابط دوستانه داشته باشد، و نامه و هدایائی را همراه یک هیئت بلندپایه به ایران فرستاد. ولی شاپور از اینکه اذینه خودش را پادشاه مستقل خوانده بود به خشم شد و هیئت اعزامیش را به حضور نپذیرفت و دستور داد هدایایش را به آبهای فرات ریختند. اذینه روابط با ایران را قطع کرد و کارگزاران ایرانی را از شهرهای شام بیرون راند و رویش را به طرف روم برگرداند و درصدد برقرار کردن روابط دوستانه با قیصر جدید برآمد. دربار روم که چاره‌ئی جز گردن نهادن به وضع موجود را نداشت قدرت اذینه را برسمیت شناخت، و برای آنکه روابط اذینه را با دربار روم تداوم بخشد لقب امپراطور سوریه را که اذینه به خودش داده بود تأیید کرد و اورا با همین لقب مورد خطاب قرار داده ازاینکه دست ایران را از سوریه کوتاه کرده ازاو قدردانی نمود.

ولی دربار ایران وجود این قدرت نوخاسته را خطری نوین درهمسایگی ایران میدانست؛ بویژه که بخشی ازقبائل عرب در همسایگی شرقی این دولت در درون مرزهای ایران میزیستند و در آینده میتوانستند با این دولتِ عربی در اتحاد شوند و برای ایران دردسر ایجاد کنند. روایتهای عربی میگویند که یک پادشاه عرب به نام **جُذَیمَه اَبرَش** که همسایهٔ شرقی تدمر بود، با اذینه درجنگ شد و اورا به قتل رساند و شهر تدمر را تاراج کرد. این روایات میتوانند درست باشند و این واقعه میتواند به اشارهٔ دربار ایران صورت گرفته باشد. برای اینکه این جذیمه را بشناسیم، اشاره میکنم که درمنابع تاریخی ما ازشهری به نام **الحَضَر** یاد شده که شهری عرب‌نشین و تسخیرناپذیر بوده و شاپور اول پس ازآنکه نصیبین را از دست اشغالگران رومی بیرون آورده آنرا درمحاصره گرفته ولی ازتسخیر آن عاجز مانده است. بعدتر دختر پادشاه با شاپور همکاری کرده به پدرش خیانت ورزیده و سبب شده که شهر به

دست شاپور افتد. الحضر یک شهر عرب‌نشین درشرق فراتِ میانه برسر جادهٔ کاروانرو بین‌المللی بوده که دامنهٔ نفوذش تا نواحی فرات جنوبی گسترده بوده و عربهای منطقه را تحت نفوذ داشته است. محققان تاریخ ایران باستان نتوانسته‌اند محل دقیقِ این شهر را مشخص کنند، ولی طبری به نقل از روایتگرانِ عرب جای آن را در ناحیهٔ غربی تکریت و در شرق فرات ذکر کرده است.[1] شاپور اول پس ازآنکه این شهر را گرفت دولت عربی این ناحیه را برانداخت و به جای آن یک حاکمیتِ دست‌نشانده از قبائل عربِ منطقه تشکیل داد که ریاست آنرا جُذَیمه اَبرَش- رئیس قبائل تنوخ- به دست داشت. ازآنجا که مرکز فرمانروائی جذیمه- یعنی شهر انبار واقع برکرانهٔ فرات- برسر جادهٔ کاروانرو بین‌المللی واقع شده بود، او با کاروانهای تجارتی که به راه افکند، ثروت هنگفتی به هم زد و قدرت فراوانی به دست آورده با تدمر به رقابت برخاست و عاقبت هم توانست اذینه را به قتل برساند (سال **٢٦٦**م). قتل اذینه به احتمال بسیار به تحریک یا به دستور دربار ایران صورت گرفت.[2]

پس از اذینه بیوه‌اش **زَنوبیا** بعنوان نایب کودکش **وَهَبُ اللات** به سلطنت نشست. زنوبیا برای آنکه از جذیمه ابرش انتقام بگیرد قاصدانی را نزد او فرستاده به او پیشنهاد کرد که اورا به زنی بگیرد تا دوکشورشان متحد شوند. جذیمه فریبِ اورا خورده به تدمر رفت؛ و زنوبیا در مجلس بزمی که ترتیب داد، او و همراهانش را مست کرده بازداشت کرد وگردن زد. پس از جذیمه خواهرزاده‌اش عَمرو ابن عَدی از قبائل لَخم به جای او نشست و مرکز حاکمیتش را شهر حیره در ناحیهٔ جنوبی فرات در محلِ نجفِ کنونی قرار داده کشور **حیره** را ایجاد کرد که تا اواخر دههٔ نخست قرن هفتم مسیحی استمرار داشت. این دولت بعدها بخشهائی از متصرفات تدمر را نیز ضمیمهٔ قلمروش کرد.

درسال ۲۷۱ وهب‌اللات که به سن رشد رسیده بود با لقب **اوگست کبیر** و امپراطور سوریه بر تخت سلطنت تدمر نشست. مشکلات دربار روم در اینزمان از میان رفته بود و قیصر **اوریلیان** از یک ارتش نیرومند برخوردار بود. قیصر در اواخر این سال به شام لشکر کشید؛ پادشاه تدمر با تمام مقاومت جانانه‌ئی که به خرج داد مجبور شد که در برابر قیصر عقب‌نشینی کرده به پایتخت پناه ببرد. او برای مقابله با قیصر از دربار ایران استمداد جست، ولی این وقایع زمانی اتفاق می‌افتاد که شاپور از دنیا رفته بود و ایران خود گرفتار مشکلات سیاسی ناشی از شاهمُردگی بود و نتوانست برای تدمر کاری انجام دهد. قیصر پس از درهم شکستن مقاومت تدمر، وهب‌اللات را دستگیر کرده بردار زد و مادرش زنوبیا را به اسارت برد و شهر تدمر را آتش زده به‌کلی ویران کرد. پس ازآن سرزمینِ تدمر در زیر ادارهٔ

۱- طبری، ۱ / ۳۹۵- ۳۹۶.

۲- جذیمه ابرش در تاریخ داستانی قبایل عربستان معروفیت همگانی داشت و شاعران عرب پیش و بعد از اسلام مثلهای بسیاری راجع به بلندهمتی او میزدند.

مستقیم رم قرار گرفت. خرابه‌های معبد بزرگ «بعل» (هُبَل) که تا امروز در بیابان شرقی سوریه پابرجا است نشان از تمدن شکوهمندی میدهد که در تدمر شکل گرفته بود.

به اصل موضوع برگردیم. شاپور بعد از پیروزی بر والیریانوس و آسوده شدن از دغدغۀ رومیان که دیگر به فکر دست اندازی به خاك ایران نبودند، متوجه مرزهای شرقی ایران شد و برای تأمین امنیت این مرزها کابلستان و باختر و بخشی از سغد (ماوراءالنهر) را که اززمان اردشیر پاپکان درعین اطاعتی که نست به ایران نشان میدادند دارای خودمختاری بودند ضمیمۀ ایران کرد. او همراه با این فتوحات درراه آبادسازی کشور کوشید، و چندین شهر را نوسازی یا بنا کرد و نام خود را برآنها نهاد. **نیوشاپور** (نیشاپور) و **پیشاپور** (پشاور در پاکستان) و **گندیشاپور** (جندیشاپور) ازآنجمله بود. او بحکم قلمرو وسیعش که اقوام و ادیان متعددی را زیر چتر داشت، سیاست تسامح دینی را درپیش گرفت و همۀ ادیان موجود درکشور را زیر پوشش دولت قرار داد. بخشهائی از شرق کشور (مشخصا کابلستان و پیشاپور) از آئین بودا پیروی میکردند؛ در ارمنستان و گرجستان و کاپادوکیۀ قدیم آئینهای مزدایَسنی و مهرپرستی با اقلیت تازه مسیحی‌شده دوشادوش هم میزیستند؛ در میانرودان آئینهای نوین مسیحیت و غنوصی و صابئی جای دینهای کهن بومی را گرفته بود؛ بخشهای قابل توجهی از جماعات یهودی در اصفهان و بابل و خوزستان میزیستند. شاپور اول در عین پایبندی به آئین ایرانی، همۀ این ادیان را مورد احترام قرار داد و آزادی فعالیت دینی را درسراسر کشور تأمین کرد و وحدتی ملی شبیه آنچه در زمان کوروش و داریوش برقرار بود درکشور برقرار ساخت. به برکت توقف جنگهای ایران و روم راههای تجارت شرق و غرب که از ایران میگذشت رونق چشمگیر یافت و از این رهگذر ثروتهای انبوهی نصیب ایران شد و رونق و شکوفائی اقتصادی را به دنبال آورد که سبب رونق هنرها و صنایع شد، و ایران پس از قرنها دوباره حرکت تمدنی شکوهمند خویش را ازسر گرفت و قدم به عرصه‌ئی نهاد که در زمان داریوش و خشیارشا- هرچند که اکنون در مقیاسی کوچکتر- درآن راه حرکت و تلاش میکرد.